

جای شکر

بابا با ناز و میل مستقل و منتسب به حزب اتحادیه و جمعیتش نیست

پنجشنبه ۱۹ مرداد ماه ۱۳۲۳

(تک شماره - در همه جا ۴ ریال)

سال دوم - شماره مسلسل ۶۶



طرز گدائی تازه

کچل زنجانی - بابا بده یکشاهی در راه انحصار توتون چیق!
شیخ چوقی - عمر! بده صنار در راه انحصار پخش سیگار!

چی
که چه جنگی
یه
ن چیزا چه
مارو شیره
صل و از لین
سه
و چار هفته
ری نفت میا
سه
ن دو سه هفته
ن
ی بون میکن
ک
شده هفر تک
شین
بکشین
ک
که کردنش دک
ن
انگل سنون
بغته
ری بنغته
سغیر
بوش بود شدش شیر
بیره
سر دم میکیره
پیا
ز لچ نمیا
ن
جم بشت ایران
شد
یکشون کم شد
بیاد
با بز زیاد
مزه
با ناز و غنزه
بیالا
بکنه لالا
پیش
بجه یه آتیش
وزن
نقتا بسوزن
ن
از این جا باشند
چاک
آبرو ریخته پاک
بما
وی این دودا
بزنیم
هی جون بکنیم
بگیریم
تا که بمیریم
مهندس الشعراء



راستی خداوند تبارک و تعالی عوض بخت و اقبال و همه چیز بشما صبر و حوصله داده است. حتم اگر حضرت ایوب زنده بود بشما اولاد سیروس ایوانه میگفت و کت هر تک تکتونو می بوسید. این همه توستی خوردین، این همه کلفت بارتون کردن، یه دقه سرتونو بلن نکردین، یه دقه از کوره در نرفتین! ماشاءالله بحوصله تون!! اگه هم خیلی سر بسرتون گذاشتن و بغیرتون بر خورد، عوض اینکه بخودتون زحمت بدین و بجنبین، یه صلوات فرستادین و رد شدین. هر ظالمی که پوست سر شارو بکنه بخدا میسپارین و میگذرین، مثل اینکه خدا این دوتا دستو که بشما داده فقط برای اینه که دست بسینه و ایستین و باین به ممت دزد و نادان که خودتون سوار کرده خودتون کرده این، طوری تعظیم کنین که نوك دماغتون بزمن بخوره. راستی حیف از این دستهای شما! آخر این دست بلند تو هنرها دازد! سالهای سال است که شما ممت زده این که یه دقه هم عوض ممت خوردن مزه ممت زدن را بچشین. قرنهاست شما انتقام نکشیده این که تابدونین چقدر شیرینه. و باباشما درس ممت زدن یاد میده و راه انتقام کشیدنوشون میده.

عوض اینکه از خدا بخواهین کردن مختاری ها را بشکنه و بزنه کمر وزیرای دزد و بچه های امیر لشکر های گریزهای مطیع و محتشم را و بلون و سرگردون بکنه و روی آشیخ چپوتی ها را سیاه و اهل و عیالشونو محتاج نوت شب بکنه، دست دزدای قند را بیره و قماش دزدا را چلاق کنه یا اینکه یه جو انصاف به حاجی کاشانی و یه خورده صفای باطن به انفرمیته، بهتره یه دقه از خدا یه جو بیشتر غیرت برای خودتون بخواهین که حتم دوی همه این درد دارو میکنه و ریشه همه این علف هرزه هارو میکنه. لابد خدا هم از این مختصر خواهش شما مضایقه نخواهد کرد.

والله این حرفا قباحه داره! هر روز وقت و بیوقت که سر بابا را می بینین گله و شکوه را سر میدین که بچه های معصومون دارن از گشکی میبرن، هنوز یه طالبی نتونسته ایم بخریم بیریم نو بر کنن، عیالمون پیراهن بتن نداره. این حرفا درست، اما اگه از بابا نرنجین عرض میکنم که حقیقشونه. بچه ای که مثل شما بابای آرام و سر بزیر داشته باشه باید از گشکی بیره، زنی که مثل شما شوهر گوسفند داشته باشه باید لغت و عور بکرده.

این همه از کرانی مینالین که چه؟ عوض این همه ناله و فریاد یه روز مثل بچه آدم بنشینین و ببینین باعث این گرونی کیهما هستن، اونوقت پدر باعث رادربیارین که حتم کلک گرونی هم کنده خواهد شد.

نگا کنین، تو این ملک چن طبقه مردم هستن که هر چه را هر قیمتی روش بدارن اونا میتونن بخرن و چون اونا میتونن بخرن، شما نمیتونین بخرن. اونا میتونن بخرن برای اینکه واسه اونا پول قیمت نداره، اونا پول را مثل شما کارگرا و رنجیرا با عرق پیشونی بدست نیآورده ان، اونا پول را از راه حلال کسب نکرده ان که خرج کردنش واسه شون زحمت داشته

سر طاس اجاق بی آتیش!!!

شوشکه سر طاس پس پریروزه
ببینیم حالا که روی شونه
کار این دزدو مزدا میشه درس؟
یا که بازم خروس یه پاداره
جون من، میدونی چیه، سر طاس؟
دز زیاده بگو اگر نی، نه
جیب برا وصله ز آ زیر تمبون
هر شبی دزدی میشه چن فقره
در عوض داری ممتی خان نایب
بجون ساز قسم بمرگ دهل
اونوخ ماسالا بیشترش فوری
گردناشون همه لحیم کاری
حالا با اینا سر آجان باشی
صد و هشت تومون که میدی آجان
اون میره پولار میذه تریاک
پای پستش همینکه کرد لالا
میخونه از درخت نرو بالا
میزنه بشکنی و قر میده

بالا غیرت بیا آرو راسی
فکری واس جیب بر، دزدو چاقو کش
چون اگه داشتی آتیش تا حالا
می آوردی ته شون بالا
واس شیرینی لباس سر طاسی
بکن زودای اجاق بی آتیش
اگ میخای سر طاسی گوارات شه
شهر خالی باس زلات والسوات شه

مهندس الشعراء
باشه. واسه این بنده های خوشبخت خدا، یه دقه آسمون سولاخ شده و تا دلشون میخواست پول ریخته تو دامشون و برای اینه که دیگه واسه اینا هزار تومان و صد هزار تومان اهمیت نداره. اگه واحد پول من تو به زیال و یه تومانه، واحد پول اینا هزار تومانه؛ مثلا میکن فلان خونه را آقا چهار صد و پنجاه تومن خرید یعنی چهار صد و پنجاه هزار تومان و یا اینکه فلونی درخراسان هشتصد تومان زد بجیب، توم که میشنوی یارو فقط هشتصد تومان زده بجیب، فوری یه حمد و سوره نثار روح پدر و مادرش میکنی که عجب آدم خوش انصاف و قانعی بوده، غافل از اینکه امروز آفتابه دزد هم بهشتصد تومان قانع نیس، مقصود از هشتصد تومان یارو هشتصد هزار تومنه. مخلص کلوم اونا که امروز باعث این گرونی شده ان اولش این تاجر ای گرونی کلفتند که اگه واسه همه جنک نکبت بار آورده واسه اینا پول آورده، اگه بشنون و باور کنن که جنک داره تمام میشه همین امروز

بقیه از صفحه دوم
حاجی آقا که به محله شهر و صد پان
تومان نوبانک نداره و همه اشو
که بخمال ملکداری افتادین خود
دومش این کنترات چی های
بیچاره و ساختن بامامور دولت
ملیونها پول بجیب زده ان، برا
نداره. اینها اگه خدا بذاره
باد آور که میکن مال ایناست
سومش این چند صد توم
وزیر میشن و گاه و کیل در میا
سر لشکر و گاه مدیر کل. این
چاپیده ان و میچاپند و اگه ز
بشا اینا کیکشون نیکنزه. اما
وبال کردن این ملت بدبخت بوده
که از اون سه طبقه هم توشان
ملکتو گرفته و به گله رعیت بیچار
و میکن من در اینجا خلیفه در بنده
این کاری جز این ندار
خونه های تشنگشون لیده و عر
بکشن و موقع درو و برداشت
رعیت بدبخت و هر چه اون بیچار
بگیرن و بیان بازم خرج عرق
اسم این غارت را
خجالت نمیکشن و ادعا ه
محترم است. بقول بچه های ام
یه جمله است که اصل مالکیت محتم
بدست آوردن اید از بس گرفت
اون امیر اتومان کچله که چند س
شد حق داشت یه روز یکی از ص
عنوانتو عوض اینکه بنویسه «مق
محترم ۰۰۰» یارو امیر اتومان
مقام بالاتره یار یا ست؟ عرض کرد
یا محترم؟ عرض کرد البته که من
بنویس من مقام من منمیع محترم
حالا اگه جسارت نباش
جان من چه کشکی؟ چه بشمی؟ ا
در عرق تون یه ذیل باون نر
شما که با دست مبارکتو
چشمداشتی از رعیت بدبخت
روز اولاد من و شما به پرروئی
خواهند خندید.
اینان که زمین خدا را
ملکت آباد و دهاتینها با سواد
گوش دهقان بیچاره را بسته و او
بار آورده ان. یعنی حق دارن
بدبخت کوره سواد ی پیدا میکن
باینار کاب نمیداد، دیگه زیر
تورا خدا اگه کوسه رو
این آزادی و مشروطه و ملکدار
باز زده کرور رعیت زیر باز ظلم
که در چند فرسخی پایتختش مباحث
که رعیت را بشکنه، تو همچو
رعیتی که مجبور بشه پس از دادن
خوش انصاف خودشو باسلام و
فرسته تا بهتر بتو زور بگه، این
نمید؛ ملکتی که آقا در تهران
رفاصخونه لیده و بخاد هفتاد پار
و یا بلوچستان اداره کنه این

درد دل باباشمل

بقیه از صفحه دوم

حاجی آقا که به محله شهر و صد پارچه آبادی مال اوست پنج هزار تومان بوبانک نداده و همه اش بملک خریده است. والله شما او نروزی که بغیال ملکداری افتادین خود بخود از تجارت استعفا دادین . دوش این کنترات چی های نو کیسه ان که با زور بازوی عمله پیچاره و ساختن بامامور دولت کلاه سر هر دو تا شون گذاشته و ملیونها پول بچیب زده ان ، برای اینام پول خرج کردن اهمیت نداده . اینام اگه خدا بذاره تاهفتاد پشتشون دارن . اون کنج باد آور که میکن مال ایناست .

سومش این چند صد تریه که گردون این مملکتن که گاه وزیر میشن و گاه وکیل در میان و گاه حاکم میشن و گاه سر لشکرن و گاه مدیر کل . اینام تا میتونستن و میتونسن مردمو چاپیده ان و میچاپند و اگه زندگانی صد برابر هم گرونتر بشه اینا کیکشون نیکنزه . امداسته چهارمی که تابوده و هست و بال گردن این ملت بدبخت بوده و خواهد بود این ملکدارها هستن که از اون سه طبقه هم توشان هست . اینا هر یکی به گوشه این مملکتو گرفته و به گله رعیت پیچاره رازیر مهیز کشیده و میدوشن و میکنن در اینجا خلیفه در بغداد .

این کاری جز این ندارن که در تهران یادر ولایات تو خونه های قشنگشون لبیده و عرقشونو بخورن و تریاکشون را بکشن و موقع درو و برداشت محصول مباشر بشون بیفتن چون رعیت بدبخت و هر چه اون پیچاره کاشته نصفشون یا نلششواز دستش بگیرن و بیارن بازم خرج عرق و تریاکشون بکنن .

اسم این غارت را میدارن مالکیت و حتی خجالت نمیکشن و ادعا هم میکنند که اصل مالکیت محترم است . بقول بچه های امروزی شعار دزدای امروزی همین به جمله است که اصل مالکیت محترم است یعنی هر که هر چه هر طور بدست آورد نیابد ازش پس گرفت زیرا اصل مالکیت محترم است . اون امیر اتومان کچله که چند سال پیش در جنوب شمر جلودار ش نمی شد حق داشت به روزی یکی از صاحبمنصباش بهش به عریضه نوشت عنوانش و عوض اینکه بنویسه «مقام منیع . . .» نوشت : «ریاست محترم . . .» یارو امیر اتومان منشی اشو صدا کرد و پرسید عنوان مقام بالاتره یا ریاست ؟ عرض کرد البته مقام . باز پرسید منیع بالاتره یا محترم ؟ عرض کرد البته که منیع فرمود بردار باین پدر سوخته بنویس من مقام من منیع محترم اسم نه نه !

حالا اگه جسارت نباشه باینام هم باید همین جوابو داد جان من چه کشکی ؟ چه بشمی ؟ اصلا شما بر آن زمین که در عمرتون به ییل باون نر زده این چه حقی دارین ؟ شما که با دست مبارکتون دانه پاشیده این چه چشمداشتی از رعیت بدبخت دارین ؟ حتم بدو نین به روز اولاد من و شما به پرروئی و حرص شما وسادگی دهاتی ها خواهند خندید .

اینان که زمین خدا را غضب کرده ان و نمیدارن که این مملکت آباد و دهاتیها باسواد بشن . اینان که قرنهای چشم و گوش دهقان پیچاره را بسته و او را کور و اژهه جا بیخبر بار آورده ان . یعنی حق دارن زیرا اگه خدا نکرده دهقان بدبخت کوره سواد پیدا میکرد و هر را از بر تمیز می داددیکه باینار کاب نمیداد ؛ دیکه زیر بار این حرفای زور نمیرفت .

تورا خدا اگه کوسه ریشه پهن شنیده و ندیده این بیاین این آزادی و مشروطه و ملکداری مارو ببینین . مملکتی که در آن با نر زده کرور رعیت زیر با ز ظلم ارباب کمرش خم بشه ، مملکتی که در چند فرسخی پایتختش مباشر آقای وزیر رعیتخو نه سابق سرو کله رعیت را بشکنه ، تو همچو مملکتی آزادی چه معنی میده ؟ رعیتی که مجبور بشه پس از دادن دسترنج خود سر هر دو سال ارباب خوش انصاف خودشو باسلام و صلوات و کیل بکنه و کرسیخونه بفرسته تا بهتر بتو نه زور بکنه ، این رعیت کی معنی آزادی را خواهد فهمید ؛ مملکتی که آقا در تهران یا تو کرسیخونه یا تو حجره یا تو رفاسخونه لبیده و بخاد هفتاد پارچه ملک در بندر بوشهر یا تبریز و یا بلوچستان اداره کنه این مملکت کجای آبادی خواهد

ستون پیشنهادها

آی باباشمل ! تو که با اسدلمه از قدیم همکاسه وهم بیاله بودی و علاوه بر این چون همشهریته زبونشو بهتر بلدی ، اینه که خواهش میکنم این پیشنهاد حسابی مرا بهش برسونی و از قول من بگی ، داش اسدل حالا چهار ماه آرزو گاره که تو وزیری و ماهنوز معجزه ای از تو ندیده ایم و خودت هم بهتر میدونی که عمر وزارت و صدارت گذرونه و فقط برای انسون نیکی میونه و بس . حالا که اینطوره تورا خدا این چند هفته که از عمر دولت مونده به قدم در راه خیر و ر دار و بگو این پیشنهاد مرا عملی کنن .

عرض کنم ، میدونی که در دوره دهم کرسی خونه در ماه اسفند به قانونی گذرونن که بینی و بین الله خوب بود . یعنی اگه میخواستن اون قانونو عمل کنن بیشتر زندانیها رو که یک سیم حبسشون گذشته بود میتونستن بفرستن کار خونه ها کار کنن و یا تو دهات بدهاتی ها کمک کنن و مزد بگیرن . یعنی بعد از اینکه مدت زندانشون تموم میشد هم به صنعتی یاد گرفته بودن وهم به سرمایه کوچکی داشتن که دیکه مجبور نبودن همینکه از زندون و لشون کردن به راست بیان از دیفار خونه ما بالا برن و اگه تو شربانی دوست و آشنا نداشته باشن دوباره پس از به هفته بیفتن تو همون هلفدونی سابق . بازم میدونی که زندون تهرون و ولایات همه اش پر زندونی بیکنه و با گناه . توی همین زندون تهرون دوهزار و پانصد نفر هستن که توی اون اطاقای کثیف وول میخورن . توی این زندونیا هر رقم آدم پیدا میشه و چون جا که وهمه اینارو چپونده ان تو به حیاط اینه که اگه آدم سالی هم اونجا بیفته بعد از به سال از اون دزدا و آدم

دید ؟
والله تمام این حرفامته و تاروزیکه تو این مملکت این زمینها را بین رعیت قسمت نکنن نه مملکت آباد خواهد شد و نه مشروطه راه خواهد افتاد . حالا خواهین فرمود که اگه ملک ارا از دست ارباب بگیرن ارباب چیکار کنه ؟ عرض میکنم اونم بره کار بکنه ، اونم بره جون بکنه و اگه غیرت شو نداره بره جون بده . تا حالا هزار ساله استفاده کرده بشه ، بذارین جن سال هم تون حلال بخوره . اگه ملک ارا از دست ارباب بگیرن که بدبخت نمیشه . تازه میشه لنگه بنده و سر کار که نه ملک داشتیم و نه خواهیم داشت . کی فرموده است که تو این ملک چن کرور آدم چون بکنه و سیورسات چن صد نفر بیعارو بیکارو رو براه کنه ؛ اون وقت این چن صد نفر احمق و تبیل خوشبخت ترین بندگان خدا باشن . بحدی خوشبخت که درینگی دنیا و ناف فر نکستون هم لنگه شون پیدا نشه . زیرا اگه اونجاها اقلادارا ها و ندادارها در مقابل قانون یکی و برابر باشن در ایران اصلا قانون برای دارا ها وجود نداره . هر چه قانون و بگیرو ببند هست برای ندادارهاست . باور نیکنین ، به روز

کشها راه و چاهو یاد میکیره و اخلاقش بر میگردد مثل مال اونا میشه و خودت بهتر میدونی که سر هر ماه توهن زندون کتک و کتک کاری راه میفته و شکم همدیکرو سفره میکنن و همین طور مرضهای جور و واجور گریبون این بیچاره هارو میکیره و یکی یکی باون دنیا میفرسته و همونطور که عرض کردم چون جا که نمیشه بقول امروزها بهداشتو مراعات کرد . حالا آی باباشمل چون اون قانون و نظامنومه و همه چیزش از کرسیخونه گذشته است اینه که محض رضای خدا به اون اسدل مه بگو که آستینارو بز نه بالا و اونو عملی کنه و اگه از دوره وزارت اسدل فقط همین یادگار برامون بمونه و اسه هفتاد پشتون بسه و تا قیام قیامت دعا گو خواهیم بود .

اگه بهانه بیاره که پول نداریم باور نکنن ، زیرا این علاوه بر اینکه پول نمیشد به خورده خرج دولتو هم سبکتر میکنه . فقط به جو غیرت و مردونگی میخاد و بس .
مخلص شما : زندونی سابق
باباشمل - داش اسدل ! می بینی که بارو حرفاش حسابیه و شیله بیله تو کارش نیس . تورا خدا حالا تو هم به خورده بجنب ، به خورده زور بزنی بلکه تو این تابستونی بتوتی به مشت از این زندونیا های بدبختو بفرستی سر کار و جارا واسه اون یکپها باز کنی . اگه انصاف داشته باشی اقرار میکنی که زندون تهرون شاید جای فقط گناهکاران درجه دوم باشه و دزدا و جانیهای درجه اول شهر شق ورق تو خیابونا راه میرن و روسپیل تو هم نقاره میزنن . پس انصاف نیس که تو هم اگه زورت بختر سید بالونشو بزنی . بهتره به کاری بکنی که به نام نیکی از خودت یادگار بذاری و کفاره دوره وزارتو پیشکی بدهی .

برین زندان راتماشا کنین ، صد تا شو فر بیچاره توی کثافت زندان میلوسن اما به دونه از اون آقا زاده های پولدار و یا دخترای قشنگ اتومبیل ران تو اونانیس ، مثل اینکه اینا بقدری ماهرن که ممکن نیست تا حالا یکی را زیر گرفته باشن . اینا بالاتر از قانونن ، صدر اعظم و نوجه هایش رفیق اینان ، قاضی و داروغه شهر نو کر اینان . تمام راه های دنیا بروی اینا بازو هر رقم تذکره درد سترس ایناست ؛ حالا میفهمین بابا حق داره بگه پول دارای ایرون خوشبخت ترین مخلوقات دنیا هستن . چون خدا خیلی بهشون لطف داشته اونا را از رنج عقل هم بر کنار داشته است . حالا اگه خواستین راستی مملکت آباد بشه و خدا شما را از روزای بد و بلا های بزرگتر حفظ کنه تا دیر نشده طناب و ردارین و این زمینار قسمت کنین و بدین دست دهاتی های بیچاره و این اربابای مفتخور را بذارین برن عملگی کنن که حقشون هم همین است
زیرا زمین مال کسی است که ییل میند و : زرع زانکس است کز نخست کشت !
مخلص شما باباشمل

داره می دوزه کردی وارونه رود از اونا رس ؟ نادیدش اون پاره ؟ آرزوغاس ر آ تو سینه برن جای کوپون همیره لاضقصره حاضر و غایب های اسلامبول ناتون چون قوری بکشون ور داری جیب برا پاشی ؟ باره واسه ت جان ؟ میشه خیالش پاک درخت میره بالا ره جونم حالا اون تمام چاپیده لباس سرتاسی ای اجاق بی آتش سه شون بالا شه شه مهندس الشعراء بد باغخونه میفرستن چلو ار را متری سه هزار من و تو قالب کرده ان و من خریده و چهل و پنج اسمشو هم گذاشته ان بد الله که کاسب هم جیب ه از بس پولشون زیادی ده پارچه دهو آبادی اینجا حتی پول خرج کرده ان تا م تاجرن وهم سیاستدار . اهی نه تجارت حسابی بلدن ون میشه . از مالک بودن ن ، از سیاست لیفت و لیس ت غارت کردنو مزه داره داش میلیسپاک گله دارن برا به تاجر ای خارجی میده ر نیستین ، تاجر باید پول ملک و خونه . اگه میلیسپاک که فلون تاجر خارجی جفته هشت کرور تومان و فلون بقیه در صفحه سوم



... کارمندان بیمارستانها و اداره بهداری شهر داری تیریز در حدود یکسال است برای دریافت حقوق حقه خود در تلاشند و هنوز موفق نشده اند .
 ... در نهاوند نان خراب و نایاب است و همه شب عده ای گرسنه می خوابند
 بابا شمل - صبر کن تا سه ماه مهلت مشورتچی سر بیاد !
 ... ماشین ۱۰۲۱ از تشبها در شیران در هوای آزاد بیتوته میکند و محتاج کاراژ ارتش هم نیست .
 ... روز شنبه در جشن کرسیخانه چون آقای سید نعلان دوام و سایر حریقان را دور یکدیگر نشسته دید تنها لب حوض ایستاده و مشغول مطالعه بیانیه حزب جدید التاسیس توپاز (مردم) بود .
 ... همانروز و همانجا حاجی سلمه اله تمالی ماشاءالله ترگلو و ورگل مثل دسته گل دعوت آمیز مصندوق را اجابت و بطرز پذیرائی رئیس بی اطلاع جدید که نمیتوانست و نه بلد بود از مردم پذیرائی کند ، میخندید و جای خود را در دل مردم باز میکرد و بجای رئیس فعلی از مردم پذیرائی مینمود .
 ... با حذف بودجه موزیک و ارکستر جشن ۱۴ مرداد بیپایانه عز و نصب رادیو با آن برنامه گدائی مجلس درست صورت قهوه خانه ها را بخود گرفته بود .
 ... مصاحبین میز مصندوق روز جشن شاه دوماد و سایر رفقای مشککی و آنبوسی و کهوری جر که بودند .
 ... میوه های نشسته و انگورهای گرد آلود روز جشن باعث بیماری عده از مدعوین شکم شده است .
 بابا شمل - از این جناب !!! مدیر کل کشکی کرسیخانه بیش از این نباید انتظار داشت . اگر او مدیر بود چهار جلد کتاب را که باو سپرده بودند حفظ میکرد .
 ... روز جشن مش دیانت مشغول تهیه زمینه تبرئه خود و سنبل شامیان در صدد تثبیت مقام و خلاصی از تشبشات حقه بازهای شهر تازی بود .
 ... حدود کارخانه برق را چهل روز است آب نداده اند .
 ... بعد از کناره گیری حاجی از ریاست بجای ۱۶ کیلو قند مستمیری ماهانه فقط شش کیلو بمشار الیه داده میشود .
 ... روز جشن ساعت کرسیخونه راعمد آ ۲۰ دقیقه جلو برده بودند تا مردم زودتر گوشان را کم کنند و عملی ها بعملیاتشان برسند .
 ... مش اردوان خیلی با مردم گرم گرفته و امیدوار است توپاز (مردم) نظیر حزب «خلق» شود .
 بابا شمل - ماشینده بودیم آرزو فقط بر جوانان عیب نیست .
 ... رئیس کرسیخونه روز جشن از ایلچیهای خارجه بزبان خارجی پذیرائی میکرد و میفرمود : بویوروز! خوش گلدین!
 ... ماشین نمره ۲۳۵ سهرنگ روز شنبه جشن مشروطیت با کل کیوه نمره خود را پوشانیده و در جاده بین فشم و زاگون با خیال راحت زیر آفتاب اطراق فرموده بود .
 بابا شمل - باز هم تقصیر از خودشان بوده و الا اگر نمره

خبرهای کشور

عنعنات کبیر

چون لقب کبیر مختص نوابغ و فرماندهان و پادشاهان بزرگ است از این جهت حلقویون تصمیم گرفته اند که پیاس زحماتی که آقاو پیشوایشان در باره حفر قنوات و تحقیق در خواص قلقل و نعننا و عدس کشیده است مشار الیه را بلقب عنعنات کبیر مقرر سازند .
 مراسم اعطای لقب مزبور در دارالخضرا با بوق و کرنا انجام خواهد شد .

جشن مشروطیت

روز شنبه ۱۴ مرداد ظاهر آبناسبت سی و نهمین سال مشروطیت مجلس جشنی در بهارستان برپا بود . لیکن مردم بجهت تعطیل چند روزه مجلس و اینکه مملکت لااقل برای مدت کوتاهی از دست نمایندگان در امان است، جشن مفصلی گرفته و بازار و خیابانها را چراغان کرده بودند .
 در شب جشن تنها مشروطه چسی که در باغ بهارستان دیده میشد فراشباشی قدیمی مجلس بود و بیشتر مردم بدیشان تبریک می گفتند .

آقای رئیس مجلس فعلی برعکس رئیس سابق که اقلا از واردین پذیرائی نموده و با ایشان دست میدادند ، راحت در روی صندلی راحتی لمبیده و مشغول سیر آفاق و انفس بودند .

باز در این جشن جدا کردن مدعوین خارجی از ایرانیها که از یادگار دوره دیکتاتوری است بنحو اکمل عملی شده بوده انشاءالله رؤسای آتیه مجلس من بعد از این عمل زنده و موهن خودداری خواهند کرد .

در وزارت پیراه

خفیه نویس باباشمل از بنگاه ماشین دودی اطلاع میدهد که کافه رستورانهای

ماشین را نمده بیچ میگردند دیگر دچار خفیه نویس نمیشدند .
 ... هشتاد نفر از قماش و جیره بندی کل توقیف شده اند .
 ... در سال بهر نفر سه متر قماش داده اند در صورتیکه چهار دقعه و هر دقعه ۳ متر می بایستی داده شود .
 ... اگر جمعیت تهران را هفتصد هزار نفر حساب کنیم و نفری سه متر پارچه در سال، سال گذشته میبایستی دو ملیون و خورده متر پارچه داده شود و در صورتی که بحساب هفت ملیون متر در رفته است .
 ... جیت به شهر در هر توپ هشتاد سانتیمتر اضافه دارد چون کارخانه لا بلا می شمارد ولی اینها نیم متر بنیم متر اندازه می گرفتند و تمام این هشتاد سانتیمترها از بین رفته است .
 ... از همان اول کار جناب رئیس کل دستور داده بودند که قماش را در هر متر دو یا سه سانتیمتر کمتر بمرم بدهند .
 ... بعضی مدیرات شعب هر روز

راه چدن را با تمام اسباب و اثاثیه برایکن در اختیار یک نفر گذاشته اند، در صورتی که دیگران حاضرند تمام اثاثیه و لوازم را خودشان تهیه نموده و همراه نیز چهل هزار ریال بینگاه بپردازند .

مردم منتظرند که حمید سر گردان اگر چنانچه زیر دستپاش با اجازه مداخله در امور را دادند ، حقیقت این قضیه و قضایای نظیر آنرا با اطلاع عامه برسانند .

شکستن خط دفاعی

بقرار اطلاع واصله بعلت آب و هوا و پذیرائی بد و قطع کردن جیره تخم مرغ و شیر صبحانه مسلولین آسایشگاه شابد و العظیم از طرف انفرمیه، باز هشت نفر از بیماران فرار کرده و در آسایشگاه شاه آباد متحصن گردیده اند شربانی مراعات مقررات را نموده و از اعمال زور خودداری کرده است . بنابراین عده از مامورین حکومت نظامی با اسلحه سرد و گرم آسایشگاه را محاصره و پس از چهارهشت ساعت محاصره موفق بگرفتن شانزده نفر مسلول بیحال و تبعید مجدد آن ها به شابد و العظیم شده اند .

اتحاد مقدس

روز جشن مشروطه آمیز مصندوق برخلاف مقررات چاپخانه کرسیخانه اعلامیه در آنجا چاپ و انضمام جمعیتهای اتحادملی و ملت و دهقان را با بیانیه خنکی اعلام و بوسیله شوفر مخصوص و کاظم کالباسی توزیع نمود که از فرط خنکی آسید نعلان هم آنرا مچاله کرده تو پاشویه حوض انداخت .

بابا شمل - بین چقدر شور بود که خان هم نخورد .

سیصد متر مال خودشان بوده است که متری دو تومان از فروشگاه خریده و متری ده تومان در خارج فروخته اند .

... حواله های زیاد صد متر و دو صد متر و سیصد متر بامضای مشورتچی صادر شده که در بازار مثل سند خرید و فروش می شده .

... جناب مدیر کل مشورتچی پرونده ها را بنماینده دیوان کیفر نمیداد و تسلیم آنها را برخلاف مقررات موکول با اجازه مخصوص و کتبی خود مینمود .

... تمام این قضایا بوسیله مامورین ایرانی کشف شده است و ربطی بمشورت چیها ندارد .

... صدراعظم و اسدل ممه دستور داده اند که اشخاص مظنون و لو هر قدر هم سرکنده باشد بدون ملاحظه تحت تعقیب قرار گیرند .

... لیکن نامه که در اینخصوص بوزارت اندرونی نوشته شده تا کنون بلا جواب مانده است .



ستاره (شماره ۱۸۵۷)
 آبا با این طرز رفتار میتوا را اداره نمود ؟
 بابا شمل - اگر مملکت را اداره نمایند، خود شانرا که میتوا کنند .
 دان (شماره ۲۲۲)
 آزادی را با بهای خون خرید کنید .
 بابا شمل - بچشم! ولی پول کی میده ؟
 ندای عدالت (شماره ۴۲)
 اگر گفتمی چطور است که همه مسلسل ها و سر نیزه های بر عهده چندتا چاقو کش بر نیاید ؟
 بابا شمل - برای اینکه آن صدا و کلائی که از صدقه سر آن رسیده اند برای دفاع از حق مولد بلند میشود .
 اطلاعات (شماره ۵۵۳۰)
 مادری که دل مادری دارد می کند .
 بابا شمل - خدا مرگت بدد وقت اسم دل میبری من فقط بی منتم که او هم دل دارد .
 باختر (شماره ۲۲۷)
 چرا اشی و مرتشی را تعقیب بابا شمل - برای اینکه د کتر رشوه میدهد (نقل از رستاخیز شماره ۱۱)
 خورشید ایران (شماره ۲۱۳)
 وضیت د کتر میلیسپو چکو بابا شمل - از دولت سر ط حق و حسابدانش بسیار خوب و بدعا گوئی ملت صبور و بردبار می گذراند .
 گوشش (شماره ۵۲۷۹)
 دولت نباید برای حفظ عر افزایش عایدات دست بکارهای بازنند .
 بابا شمل - بلکه فقط بازر حق قانونی و انحصاری کر می نشینتا رستاخیز ایران (شماره ۱۲)
 مجلس پول و زور، جشن مش می کرد .
 بابا شمل - دارندگی و براز رهبر (شماره ۳۵۳)
 اگر سهیلی ها و تدین ها نفوذ و رأی فروشی دست نمیبند و عناصر صالحتری در این مجلس می کردند .
 بابا شمل - صحیح است .



ستاره (شماره ۱۸۵۷)
آیا باین طرز رفتار میتوان مملکتی را اداره نمود؟
باباشمل - اگر مملکت را نتوانند اداره نمایند، خودشان را که میتوانند اداره کنند.

دان (شماره ۲۲۲)
آزادی را با بهای خون خود حفظ کنید.
باباشمل - بچشم! ولی پول خونمانرا کی میهد؟

ندای عدالت (شماره ۴۲)
اگر گفتی چطور است که دولت با همه مسلسلها و سرنیزه های برافش از عهده چندتا چاقو کش بر نیاید؟

باباشمل - برای اینکه آنوقت سرو صدای و کلاهی که از صدقه سر آنها بویکالت رسیده اند برای دفاع از حق موکلینشان بلند میشود.

اطلاعات (شماره ۵۵۳۰)
مادری که دل مادری دارد و حس می کند.

باباشمل - خدا مرکت بدهد، هر وقت اسم دل میبری من فقط یاد یک نفر میفتم که او هم دل دارد.

باختر (شماره ۳۲۷)
چراش می و مرتشی را تعقیب نمیکنند.
باباشمل - برای اینکه دکتر میلیسیو رشوه میدهد (نقل از رستاخیز ایران شماره ۱۱)

خورشید ایران (شماره ۲۱۳)
وضعیت دکتر میلیسیو چگونه است؟
باباشمل - از دولت سر طرفداران حق و حسابدانش بسیار خوب و عمری را بدعا گوئی ملت صبور و بردبار ایران می گذراند.

کوشش (شماره ۵۳۷۹)
دولت نباید برای حفظ عواید یا افزایش عایدات دست بکارهای بازرگانی بزند.

باباشمل - بلکه فقط بازرگانی را حق قانونی و انحصاری کرسی نشینان بدانند.

رستاخیز ایران (شماره ۱۲)
مجلس پول و زور، جشن مشروطیت می گیرد.

باباشمل - دارندگی و برزندگی! رهبر (شماره ۳۵۳)

اگر سهیلی ها و تدین ها باعمال نفوذ و رأی فروشی دست نمیردند افراد و عناصر صالحتری در این مجلس راه پیدا می کردند.
باباشمل - صحیح است.

کلمات طوال

زندگانی نیدانم چیست، امازندگانی مردم نجیب تاآورد است.

زنها از موش میترسند ولی مردها را وادار مینمایند که برای آنها پوست پلنک تهیه کنند.

خانهمائل شمیر دو دم هستند یعنی از بالا زبان و از پایین لنگه کفششان کار می کنند.

علت ریش نداشتن زنها ضعیف شدن و از بین رفتن غدد مو بواسطه حرکت زیاد چانه است.

اعلامیه

بمنظور تثبیت مقام وزراء و تامین ریاست کرسی خون و معاملات جاری شرکتی بنام (توباز) با سرمایه بخور و نمیر که نصف آن در کردستان قابل پرداخت است در تهران تاسیس می شود.

تبرسه - سهام داران موظفند هر هفته در نمایش هر دم ترجمه نمایش نامه مروف « توباز » مرتبا حضور بهم رسانند.



نعنا پالستینا در فیلم « مادام لمارگیس »

مهر ایران (شماره ۷۰۸)
فرزندان خود را مثل خود پرورش ندهید.

باباشمل - نه خیر، مصمم هستیم مثل انفرمیه صاف و ساده و مثل شیخ چپوقی کم رو پرورش دهیم.

باختر (شماره ۳۲۴)
می شنویم که نفت ایران فاتح جنگ های میدان اروپاست ولی نکته اینجاست که چرا همین نفت خود ما را شکست داده و می سوزاند.

باباشمل - خاصیت شمع را دارد که اطرافش را روشن می کند اما خودش می سوزد.

مجلس یاد بود

بمناسبت درگذشت ناگهانی مهندس رضا نوربخش از عموم مهندسين و دوستان آن مرحوم دعوت میشود که روز دوشنبه ۲۲ مرداد از ساعت ۱۸ بعد در مجلس یادبودی که در کانون مهندسين برپاست حضور بهم رسانند.



گفتیم بکوشش بتوان یافت مجلس یاری که توانیم همه عمر بهم بود

سر تا سر مجلس بهر آنکس که رسیدیم دیدیم که از اهل زر و سیم و درم بود

حضرت تقلی

نیش و نوش

از ابن یمین

فرق سه گانه

اهل کرسی سه فرقه بیش نی اند!

چون طعامند و همچو دارو و درد

چند تن چون طعام در خوردند

که از ایشان گزیر نتوان کرد

دو سه تن، همچو داروی دردند

که بدان گه گه است حاجت مرد

ما بقی، همچو درد با حذرند

تا توانی بگرد درد مگرد.

حضرت تقلی

تعطیل چند روزه کرسی نشینان

چگونه سپری شد

نمک معدنی - سرکشی بحوزه انتخابیه برای اصلاح امور اجتماعی و کنار آمدن با خانم زینت دهقان.

دکتر فلق - دنبال دل گمشده.

دکتر منگنه - آپارات و وصله کردن لاستیکهای اتومبیل خودش.

طاهره - در مجاورت قلیان.

میز مصندوق - در مجاورت آتش خانمانسوز.

مجدد میانی - در مطالعه نظامنامه.

متولی باشی - عرق ریختن.

دکتر جلال خپله - خوردن.

جمال لندهور - فحش دادن بزمین و زمان.

مشتی - درجهنم دره سوریه و ماجرای آن شب.

رحیمی - زیر دوش آب سرد.

دکتر صدقه - گریه.

سرام قولی بختیاری - در جستجوی چهار آس پای میز پوکر.

شاه سلطان حسین صفوی - سم پاشی.

ملت آبادی - نمک ریختن.

اقرمیه - دوندگی برای و کالت نورچشمی.

رستم زابلی - دوندگی برای پیدا کردن مدارک اعلام جرم بر علیه داش علی و مش دیانت.

سالار شقی - استفاده از آخرین روزهای جوانی.

دکتر معتبر - پای درس، بابا.

خفیه نویس هر جائی

استعمال دخانیات ممنوع است
 دیروز سر ظهر گرما عشقون کشید سواراتوبوس بشیم. بعد از اینکه مدتی زیر برق آفتاب منتظر و ایستادیم به اتوبوس رسید و شاگرد شوفر بی انصاف تا زورش میرسد و اتوبوس جا میگیرد مسافرها را کتابی پهلوم جا داد و ما را هم اون وسط ها چونند ، از زور گرما و فشار دور و ریها عرق از چهار سمت بدنم سرازیر شده بود. در این حین و بیص هم یکی از آن فکلی های ناشتا روی صندوق لم داده سیکار امر یکاتی آتش کرده بود و دودش راست ما میفرستاد .

منکه اون میونه کلافه شده بودم کفرم بالا اومد و گفتم آخه داداش انصاف هم خوب چیزیه اینجا که جای سیکار کشیدن نیست مکه نمیبینی مردم دارن خفه میشن یارورو میکی برگشت به نگاه چپ از قماش نگاههایی که بعضی وقت ها کرسی نشین ها از وسط جلسه بخفیه نویس های روزنومه ها میندازن حواله ما کرد و گفت آ میرزا چه خبرته که خدا نکرده بابا تو ندیده بودی حالا ادعای شاهی میکرده ، جانم تو که این همه فیس و افاده داری و دلت میخواد راحت باشی دندت نرم بشه برویه اتومبیل سواری بختر و راحت و پا کیزه توش لم بده و دیگه از این خورده فرمایشها هم نکن ، گفتم آخه این چه امری بوطه بعرف ما؟ پس آن تابلو « استعمال دخانیات ممنوع است »

را اون گوشه واسه چی زده ان ؟
 گفت برو عمو که فهمیدم چیزی بارت نیست و مثل آدمهایی میمونی که تازه از پشت کوه قاف اومده ان والا اینقدر سرت میشد که بدونی این ها را برای خاطر این اون بالا زده ان که هر وقت ما تواتوبوس خسته شدیم و حوصله مون سر رفت اونارا بخونیم و خستیکمون را در کنیم . دلشش هم اینه که پهلوی اون تابلوم نوشته ظرفیت مسافرو شوفر و بلیط فروش ۲۳ نفر . اما ببین این شاگرد شوفر بی انصاف تا تیغش میبرد مسافرسواز میکنه و کسی هم نیست بهش بکه بالا چشمت ابروست .

گفتم داداش هر چند خیلی توپ و تشر تحویل مادادی اما بفر و بین الله این یکی حرفت خیلی حساسی بود و معلوم میشه خیلی چیز سرت میشه .

مختصر سروصدای قضیه هر طور بود خوابید اما مایه وقت بخود مون آمدم دیدیم چند خیابون از اونجائی که باید پیاده بشیم رد شده ایم و ما تو کش و قوس دعوا حواسمون سر جاش نبوده و گذشته ایم و حالا میبایس دو مرتبه پای پیاده راه منزل را کز کنیم یا اینکه دوباره به پول اتوبوس دیگه بسقیم . چون لوطی گیری نداشتم و اولی بصره نزدیکتر بود اتوبوس که نکه داشت پیاده شدیم اما وقتی دست کردیم توجیبمون که پول بشاگرد شوفر بدیم دیدیم خدا بده برکت رندون از فرصت استفاده کرده و تو گرما کرم دعوا کیف پول و خرت و پرت دیگرجیبمون را کش رفته ان باز خدا پدر

نامه سر باز وظیفه عشقعلی

پیدرش کد خدا بر اتعلی که بخط نامه نویسهای جلو مسجد سپهسالار نوشته شده و اشتباها بجای صندوق پست بصندوق روزنامه باباشمل انداخته اند .

قربان وجود مبارک پدر بزرگوارم کردم : اولاسلام و دعا و ثنایا آمین یا رب العالمین ، امیدوارم وجود مبارک در عین صحت و استقامت بوده باشد ، الحمدلله بنده نیز سلامت و عمری میکذرانم و کدر و ملالی نیست جز از دوری شما و والد بچه ها و نور چشمی حیرتعلی .

کاغذی که پارسال نوشته بودید دیروز از بستچی گرفتم . خدا را شکر کردم که الحمدلله همه سلامت هستید . گفته بودید از اوضاع اینجا بنویسم ، عرض میکنم که پارسال همینکه چاکر را مامورین سر باز بگیری گرفتند مثل بچه های مسلم جلوی شان انداخته خودشان سواره و ماها پیاده پنج شبانه روز راه آمدم تا تهران رسیدیم . یکسر ما را بر سر باز خبانه بردند و دست گروهبان سپردند حالا این مدت چه بلائی سرما ها آوردند خدا میداند هی آتش کل گیوه را بستند بشکم ما ، دود فعه اسپال گرفتم اما نکذاشتن بپیرم یا اینکه خدا نخواست بود و اجلم نرسیده بود . همان روزهای اول با شلاق و فحش چشم زهری از ما گرفتن که برای هفتاد پشتمون هم بس است . تمام اینکارها را میکنند که ما انضباط پیدا کنیم و از دستمان بگیرند ولی خدا شاهد است که بنده تا حالا چیزی پیدا نکرده ام .

مخلص کلوم چند ماهی بهمون خیلی سخت گذشت . پنج ماه بعد همینکه خبردار و بر است راست و بیچپ چپ را یاد گرفتم مصدر خانه جناب سروان شدم . بچه حمام میبردیم . بچه نکه میداشتم ، آ شیز خانه می پلیسکیم . مختصر دوسه ماه هم آنجا بودم آخر سر گفتند خیلی تنبلی و بیرونم کردند . چون هیکل من خوب و غلط انداز بود سرکار ستوان خیال کرد که از من می شود خوب کار کشید ، منتهی جناب سروان راهش را بلد نبود این بود که مرا برد خانه شان . اما بعد از دو سه ماه اذیت و آزار دادن با یک اردنگی دو باره مرا پرت کرد توی سر باز خانه .

یکی دو ماه هم مثل جغد روزها میخوابیدیم و شب ها هر یکی مانرا می سپردند دست یک آجان که با او کوچه هارا

کتابهاییکه مطالعه آنها را بخوانند گمان گرامی توصیه مینمایم :

- ۱- تاریخ اختناق ایران : تألیف مورگان شوستر آمریکائی .
- ۲- اختناق ایران : اثر ملیس پاک .

یاروسیکار کسه را بیمارزه که مردونگی کرد جور مارو کشید و مارواز خجالت شاگرد شوفر در آورد والا میبایس همانجا به علم شنکه دیگه با شاگرد شوفر راه بندازیم و تمه آبرو را هم همونجا بر باد بدیم .

۱- ویلان الدوله

به گردیم . بغیالم آنها میترسیدند شبها تنها تو کوچه پس کوچه ما راه بروند . شب اول و دوم که تازه کار بودم اینکارها را کردم اما از شب سوم توی قهوه خانه هائیکه یاروبلد بود لم دادیم و تریاک کشیدن را بن یاد داد .

اما حالا الحمدلله کاروبارم خوبست مارا مامور کرده اند توی یکباغ بزرگی که اسمش را مجلس میگویند .

خیلی جای دیدنی است . اصلا نمیدانم اینجا چه رقم اداره است خیلی شلوغ بلوغ است . همه رقم آدم توش پیدا میشود و ما مجبوریم که دم در باین شخصی ها پیش فنک کنیم .

بعضی روزها پیش از اینکه اینها جمع بشوند کلاه آهنی را میچپانند سر من و مرا میبرند میکذارند توی اطاق بزرگ . تفنگ بن نمیدهند و حتی توی فانوسقه ها هم کاغذ روزنامه می چپانند .

اینجا از در و دیوار آدم میبازد . یک میز کنده گذاشته اند بالای سکوویک نفر نشسته پشتش و یکدانه زنگوله دارد که هر سروصداش را در میآورد . هر وقت من صدای زنگ او را میشنوم یاد زنگوله گوساله خودمان میفتم اما بیچاره خیلی از حال رفتنمیدانم کم خوابیه از چیه که چشمهاش موج دارد . سه چهار نفر هم این ورو آنرا و نشسته اند که عوض او قصه بگویند و با اگر خدا نکرده حالش بهم خورد زیر بغلش را بگیرند . نمیدانم اسم این آقا چیه ولی مثل اینکه شاه این جاست و لولهنکش خیلی آب میگیرد .

رو بروی اوردیف بردیف آدمهای قدونیم قد و لاغر و کلفت و دراز و کوتاه مختصر از همه رقم نشسته اند حتی بعضی نمونه ملاوسید هم توشان هست .

اینجا هیچکاری ندارند جز حرف زدن و با هم بیچ بیچ کردن و توطاقت کاغذ برای همدیگر نوشتن . پدرجان ، یادت هست که آنروز چطور با کدخدای ده پائین دعوات شد و باچماق زدید سرو کله همدیگر را شکستید ، اینجا هم همانطور دعوا میکنند ، اما عوض این که باچوب بزنند با دسته صندوقی میزنند و یکی هم عوض این که کله دشن را بشکنند کله دوست را می شکنند . مخلص من نمیدانم اینجا چه جنمهایی هستند .

گاهی روزها نمیدانم چطور میشه حرفشان اینطوری پیش نمیرود آن وقت یک دانه گلدان خالی ورمیدارند و دانه دانه جلوهمه میبرند و آنها کاغذ های سفید و آبی میریزند توش و هر کدام بیشتر بود آنها برده اند .

بعضی روزها هم بهریکی شان دوتا ساچمه سیاه سفید میدهند و باید آنها را با احتیاط توی دوتا انبان بریزند بعد ساچمه ها را خالی میکنند روی میز و می شمارند . این ساچمه بازی خیلی شراست همینکه تمام دهواشده شروع میشود و کار بکتک کاری میکند و داد و بیداد راه میفند .

بعضی روزها هم که حالشان خوب است همه مثل بیچ آدم میکیرند و راحت مینشینند روی صندلیهایشان و یکی یکی میآیند آن جلو قصه میگویند و بر میگردند . چند تا آدم بیکار هم هست که بنظرم عقلشان گرد است آنها هم پای میز نشسته و قصه های آنها را مینویسند .

بعضی روزها چند تا عجایب مخلوقات هم میآیند که آنها را وزیر می گویند توشان یکی هم هست که اهل دهات است من خیلی بفیرتم بر میخورد که ماما قانینها وزیر داشته باشند و ما نداشته باشیم .

از ملای ده پیرس و استخاره کن ، اگر استخاره راه داد توهم گاو کوسفند والاغ را بفروش بیا اینجا بلکه تو هم یک کاری بکنی .

مطلب خیلی هست ولی حالا باید برگردم دوباره مجلس همه اهل بیت را سلام برسانید . دست شما را میبوسد پسر شما :

سر باز وظیفه عشقعلی

اختلاس از ابوالفرج رونی
 بناسبت جشن مشروطیت

قصیده

مجلس ای توراوان و ما ه
 ای تراب تو بهتر از ک

ای صفای تو به ز باد
 ای گشوده ز روی جهل

ای ز تو نام ظلم جاو
 ای گروه شیر را م

سید اندر پناه تو با
 از تقاخر چو کرم پیله

سالها شد که کوی جان بخ
 هر که در کرسی تو جای گ

آن چنان در تو ره کنند
 سربرون کرده صادق از صن

آنکه مستحسنان قانون
 منشور را امید که

گلای تو میوه گف
 آن دو صد ساحری کند

همه را فیکرت تو در
 زنده کسی ماندی این چراغ

خانه ات شد کنام عفرین
 رفت بلبل ز آشیانه

تا جهان را ز گردش گر
 تا که زاید همی در از د

در کف تو سلاح استی
 دارم امید دوره دی

ح
 بر
 یک متر قد + ۱۰۰ متر

عالیه + ده تومان حق ویزیت
 معالجه او + پست استادی دانش

+ باطن) - مواجب از کرسی
 سکونت تهران + کرسی پهلوی -

هشتاد سانتیمتر قد + ۴۰
 + یک اندام لاغر + شباهت با
 تو وزارت خارجه + کارگزاری
 + معاونت (خرچنگ + تیشه و ت
 جنجال و غوغا + نبرد با خدایار
 + دوستی دشمنی با سهیل یمن
 به نفع + یک خانه با آب جاری
 بلبلوز زاده + خط خوب - نطق
 - مشی سیاسی روشنت + ع
 آرزوی صدارت مالا کلام بلمداد
 + یک شل مشکی × جیروت =

اختلاس از ابوالفرج رونی
بمناسبت جشن مشروطیت

قصیده در مدح کرسیخانه!

مجلس ای توروآن و ما همه تن
ای تراب تو بهتر از کافور
ای صفای تو به ز باد بهار
ای گشوده ز روی جهل نقاب
ای ز تو نام ظلم جاویدان
ای گروه شریر را مأوی
سید اندر پناه تو بامان
از تفاخر چو کرم پيله يهين
سالها شد که کوی جان بخشش
هر که در کرسی تو جای گرفت
آن چنان در تو ره کنند بزر
سربرون کرده صادق از صندوق
آنکه مستحسنان قانون را
منشور را امید که باز
سکای تو میوه گفتار
آن دو صد ساحری کند بمقال
همه را فکرت تو در خاطر
زنده کسی ماندی این چراغ فساد
خانه ات شد کنام عفریتان
رفت بلبل ز آشیانه تو
تا جهان را ز گردش گردون
تا که زاید همی دراز دریا
در کف تو سلاح استیضاح
دارم امید دوره دیگر

مجلس ای چشم ما ز تو روشن
وی نسیم تو خوشتر از لادن
وی هوای تو به ز مشک ختن
وی بیسته پپای فضل رسن
وی ز تو مام عدل استرون
وی عظام زمیمه را مدفن
ساتد از نیروی تو شیر اوژن
تار مهرت تنیده بر سر و تن
هست تیمور لنگ را مسکن
نایدش دیو فقر پیرامن
که بدرز حریر در، سوزن
چون پلنگی که خیزد از مکن
باژگونه نمود و مستهجن
آید از پرده با رخی روشن
بعضی آورده بعضی آبستن
وین بسی جادویی کند بسخن
همه را منت تو بر گردن
گر ز سویت نیامدی روغن
کرسیت شد سریر اهریمن
زاغ بنشسته جای کبک و زغن
شب و روز است تیره و روشن
تا که آید همی زر از معدن
باد برنده و وزیر افکن
خویش را جا کنم در آن گلشن

حضر تقلی

حساب باباشمل

چهار عمل اصلی
برای نوآموزان سیاست

یک متر قد + ۱۰۰ متر عمق + هوش سرشار + موقع شناسی + تحصیلات عالی + ده تومان حق ویزیت از بچه های ندار و پنجاه تومان از نیک معدنی -
معالجه او + بست استادی دانشکاه + ایمان به توده کمپانی! + ناصافی (ظاهر + باطن) - مواجب از کرسی خونه + لیدری توده کمپانی + اصل یزدی + سکونت تهران + کرسی پهلوی - سازش با دسته یزدیها + ۱۲ مرید بر و باقرص =
دکتر کشاکش
هشتاد سانتیمتر قد + ۴ سانتیمتر پاشنه + یک جفت سبیل تشدید + تشدید + یک اندام لاغر + شباهت با رستم - ریش + یک دیپلم سیاسی + سابقه خدمت در وزارت خارجه + کارگزاری سیستان + سفارت افغانستان + وکالت زابلستان + معاونت (خرچنگ + تیشه و تبر) + وزارت (اندرونی + بارخوار) + علاقه به جنگال و غوغا + تبرد با خدایار - موفقیت + طلب کمک از پدر + دویت عربی + دوستی دشمنی با سهیل یمن + اعلام جرم $n \times n$ - نتیجه برای $n+1$ + توسل به نناع + یک خانه با آب جاری + یک شاه داماد نجیب و فهمیده + یک شاه داماد میلیونر زاده + خط خوب - نطق و بیان + مکت فراوان (اختیاری + غیر اختیاری) - مشی سیاسی روشن + عداوت با منصور + دوستی با دوام - دوام + آرزوی صدارت مالا کلام بعلمدار + شروع به بیان تاریخ انتخاب خودش - توفیق اتمام + یک شغل مشکلی \times جبروت = رستم زابلی

بورس

نام شرکت	مبلغ اسمی هر سهم	نرخ هفته قبل	نرخ فعلی
شرکت ملاغه	۱۰۰	۱۰۳	۱۰۳
میلیسپاک کارتل	۱۰۰	۵۳	۵۰
شرکت تضامنی ضیاء	۱۰۰	۶۲	۶۱
توده کمپانی	۱۰۰	۶۱	۶۲
سوسیته آنونیم همهران	۱۰۰	۴۴	۴۳
برادران سوسیالیست	۱۰۰	۳۶	۳۴
سندیکای خانه بدوشان	۱۰۰	۱۰۰	۹۷
اتحاد ملی	۱۰۰	۲۰	-
شرکت لاهیجان (بدون مسئولیت)	۱۰۰	۲۰	۲۰
جبه آزاد	۱۰۰	۲۳	۲۳
بنگاه کاریابی هشتی	۱۰۰	۴۰	۳۸
شرکت بانوان	۱۰۰	۹۵	۹۴
اتحادیه توباز (مردم)	۱۰۰	-	۱۰۲

شرکت ملاغه ثابت است. بعضی از شرکاء روز شنبه در بازار مکاره بهارستان دیده میشوند. میلیسپاک کارتل هنوز از خر شیطان پیاده نشده است و از مهلتی که برای برچیده شدن کارتل از طرف دادگاه داده شده فقط یکماه و نیم باقی است، احتمال می رود در بورس سهام کارتل تنزل بیشتری کند، مصاحبه اخیر مدیر عامل کارتل با یکی از روزنامه نویسان اثر معکوس داشته و بیشتر دلیل عقل زیاد هیئت مدیره کارتل است. شرکت تضامنی ضیاء مشغول جمع آوری نعناست. روسای توده کمپانی فعالیت زیادی نشان میدهند و بعلت جلسه عمومی سهامداران سهام آن ترقی کرد. سهام آنونیم همهران و برادران سوسیالیست گنج است. خانه بدوشان تنزل میکند، از وقتیکه مدیر عامل آن در کاخ ابیض رحل اقامت افکند فعالیت دیده نمیشود. اتحاد ملی برچیده شده و شرکاء سهام حزب جدید توباز را خریده اند. شرکت لاهیجان با وجود اتحاد با دو نفر از وزرای زاباس ثابت است، بعید نیست که بساطش را جمع کند. جبه آزاد با توده کمپانی همدستی مینماید. کاریابی هشتی بعلت مسافرت رئیس آن بیکار است. شرکت بانوان فعالیت ندارد.

اتحادیه توباز که مرکب از اردوانها و تباتیانها بیاتها و اشخاص ناجورند سهامشان را روز شنبه در بازار مکاره بهارستان بمرض فروش گذاشتند و ابتدا خریدار نداشت. امید موفقیت برای این اتحادیه موجود نیست.



در جشن مشروطیت

باباشمل - آی فراشباشی من بتوتبریک میکوم زیرا در این مجلس توتنها مشروطه چی هستی!

نوشته شده و

کوجه پس کوجه ما
دم اینکارها را کردم
یارو بولد بود لم دادیم

ما مارا مامور کرده اند
یکویند.
انم اینجا چه رقم اداره
م توش پیدا میشود ما
ک کنیم.

ها جمع بشوند کلاه آهنی
رند توی اطاق بزرگ
ها هم کاغذ روزنامه

یک میز کنده گذاشته اند
نه زنگوله دارد که می
هدای زنگ اورا میشنوم
چهاره خیلی از حال رفته
ج دارد سه چهار نفر
وقصه بگویند و با اگر
را بگیرند نمیدونم اسم
ست و لولهنکش خیلی

بهای قدونیم قد و لاغر
رقم نشسته اند حتی بعض
ف زدن و با هم بیج بیج
تن.

ز چطور با کدخدای ده
کله همدیگر را شکستید،
ض این که با چوب بزتن
این که کله دشمن
مخلص من نمیدانم اینها

میشه حرفشان اینطوری
خالی ورمیدارند و دانه
فید و آبی میریزند توش

دوتا ساچمه سیاه سفید
با انبان بریزند بعد ساچمه
این ساچمه بازی خیلی
دو کار بکتک کاری میکنند

خوب است همه مثل بچه
ندلبهایشان و یکی یکی
ند.
بنظرم عقلشان گرد است
را مینویسند.

مخلوقات هم میآیند که
م هست که اهل دهات است
وزیر داشته باشند و ما
کن، اگر استغاره
روش بیا اینجا بلکه تو
لا باید بر کردم دوباره
دست شما را میبوسد
باز وظیفه عشقلی

شاهین برای بچه ها

لی، لی، لی، لی، حوضک
 مرغک اومد آب بخوره افتاد تو حوضک
 این آب آوردش این آتیش
 این خوردهش این گشتش
 این گفت، پس من سرگنده چی چی؟

پر، پر، پر، پر، طیاره
 طیاره اومد بشینه خوردش باون طیاره
 همینکه خوردش یکی مردش
 زنش مرد بچه ش مرد
 سفیر گفتش، خیلی متاسفم، دیگه هیچی.

هی، هی، هی، هی، جشن
 مجلس واسه مشروطه گرفتش جشن
 دعوت کردش شیرینی چیدش
 یکی خورد یکی برد
 ملت بیچاره، از گرسنگی گفت، جشن چی؟! *

دلنک، دلنک، دلنک، دلنک، زنک
 رئیس بیچاره خسته شد، بسکه زد زنک
 توده هر هفتش از جلسه رفتش
 شیخ گفت عماد آشت
 رئیس گفت «بیج نهاد ختم جلجی، ختم جلجی» *

پیف، پیف، پیف، پیف، نفت
 تمامشونو خواستن واسه کار نفت
 سپهبد بیلمز مچی در حال نز
 چیم اومد سید نومد
 ملاغه بیچاره مات، کشک چی، بشم چی! *

اوه، اوه، اوه، اوه، آب
 پائین شهر بیچاره ها موندن بی آب
 شهرتاری بی بول شهرتار مشغول
 میکنه چاه واسه میاه
 تابستون که رفت دیگه میکنن که چی؟! *

باد، باد، باد، باد، بیرق
 به تیکه چوب سرش بارچه این شد بیرق
 بیور احمدی کلا نمدی
 از تنگی دل شد مستقل
 یکی اکه مرده بگه ماس، اکه نفواس بگه نخودچی! *

جر، جر، جر، جر، قماش
 دل خوشی دادن گفتن میدیم قماش
 بعد از زائیدن به سه زر میدن
 پوسیده نوشیده
 جر جر میشه مثل پارچه دم قیچی! *

ملج، ملج، ملج، ملج، قند
 شیش ماه آزرگار بچش ندیدیم قند
 تو کرسیخونه میدن رندونه
 بهر سبیلو چهارده کیلو
 ملت بیچاره، جای دیشلمه باس بخوره باچی؟ *

آلو، آلو، آلو، آلو، کیهان
 دکتر مصباح زاده را فراموش نکن، روزنومه کیهان
 با کمی صبر این ماه از ابر
 اومد بیرون توی تهرون
 حالا که و کیل بگیری نیس این در اومد که چی؟!
 مهندس الشعراء

از ما میپرسند

آی باباشمل! این روزا چووانداخته ان
 که باز آشیخ چپوقی دم اونائی رو که
 میبایستی ببینه دیده و به متوج خیک بی هم
 سلامی عرض کرده و خر کریمو هم نعل کرده
 است و کم مونده که بازم خرش از بل بگذره
 و دوسه سال دیگه سیگار مردمو احتکار کنه
 و پوست سرما کورو کچلارو بکنه.

اینه میخام از تو خواهش کنم از داش
 میلیسپاک بپرسی که ای داش میلیسپاک تو
 که سر تو نهر چیز میکنی و حتی بیجرائی که
 اصلا و ابدا بتو مر بوط نیس مداخله میکنی،
 چرا تو این مسئله که بتو مر بوطه هچی نمیگی؟
 مکه بازم چن تا کرسی نشین و سر دسته فرقه
 ها پادرمیون دارن؟ یکی هم بهش بگی که
 به خورده خودشو بیاد که آشیخ افسونش
 نکنه، زیرا این شیخ ما از بس حقه بازه مارو با
 زبونش از سولاخ میکشه بیرون و کلاهو
 سر عرب و عجم میذاره و تایارو بخاد سرشو
 بچرخونه به هویه کلاهی کله کشاد میچپونه
 سرشو و شیره رامیماله سرداش میلیسپاک.

اصغر قیقاچ

باباشمل - آی اصغر قیقاچ. عرض کنم
 خدمت خودت، چونم تو بهتر از من میدونی
 که میوته ای داش میلیسپاک با باباخوب نیس،
 یعنی از اون روزی که خواست سرشو بکنه تو
 کارائی که باو ربطی نداره و کارائی رو
 که وظیفشه گذاشت کنار و شروع کرد به
 یللی خونندن، از اون روز دیگه از چشم بابا افتاد
 و تانخاد خودشو اصلاح کنه و کارو بارشو
 سر و سامانی بده محاله بتو نه بازم خودشو تو
 دل بابا جا کنه اینه که بیخودی با بارو واسطه
 قرارداد ده ای. بهتر بود دم اون چن تا روز
 نومه نویس که سوگلی داش میلیسپا هستن
 و اونائی رو که از او عیبجویی میکنن خان
 بوطن میدونن و در عوض هم داش میلیسپاک
 دستور داده که اعلانا تو فقط به او نابدن،
 ببینی. (اینو هم بدون که با باهیچوقت اعلانات
 دولت علیه رو چاپ نکرده و اگه سطرپی هزار
 تومن هم بدن بازم چاپ نخواهد کرد.) مخلص
 کلوم، قضیه آشیخ چپوقی از اون چیزاست
 که بابا هم تاحالا ازش سر در نیاورده.

نکا کن! دولت خودش تو تونو جمع
 میکنه بار میکنه مباره تهرون، هزار تابلا
 سرش مباره تا سیگار میکنه اونوقت میده
 دست آقا شیخ کسی هم نیس که ازش بیرسه
 آقای دولت تو که همه این کارا رو میکنی
 آباراستی فقط از قسمت کردنش تو تهرون
 و ولایات عاجزی؟ یا اینکه میخائنی دست
 چریبیتوسر آشیخ بمالی که اونم سبیل تورا
 چرب کنه، مکه آشیخ جن صد تا کامیون داره
 که اینارو ولایات بر سونه؟ داش میلیسپاک
 مکه همون آدمای دخانیات نمیتونن همین کار
 رو هم بکنن و شر آشیخ را از سر ما بکنن؟
 حیف نیس که اینهمه پول مفت بر بزه جیب یکی
 دو نفر کردن کلفت و نریزه تو خزانه خالی
 دولت؟ مکه آشیخ تو این دوسال غیر از
 آباد کردن خودش و شاه دومادش چه معجزه
 ای نشون داده که بازم دل شاهارور بوده است؟
 اونوقت یکی هم به این آشیخ بگه که
 قربانت شوم، تاجر اونه که کار بایر کنه
 نه کار دایر سیگار و تون مردمو از اون دست

خریدن و دولا پهنا از این دست فروختن که
 تجارت نیس، اینکته بقول امروزیا اشکار
 نمیخاد، اینونه صدمه میتونه بکنه. تو اگه
 سرمایه داری بیجرائی کار بنداز که از اون
 منفعتی بر دم برسه، نه اینکه ضرری بشون
 بزنی. برو سد آب ببند، چناه بکن،
 کارخونه و از کن، نه اینکه چشمو بدوزی
 باون پیرزن که اگه به چپقی کشید به شاهی
 ازش باج سبیل بگیری و یا اگه بیچاره ای به
 سیگار کشید صنار ازش تلکه بشی! راستی
 حیف باون کلاه که سرت گذاشته ای! کلاهو
 که واسه سرما گرما سر نمیدارن!

یه خورده هم چشماتونو واز کنین،
 به خورده هم شما از خر شیطون پائین بیاین.
 هر چه تاحالا این مات بدبخت از دست این
 انحصار های لامصب کشیده بسه، دیگه
 انحصار در انحصار چه معنی داره؟ به خورده
 هم آخر عمری بی کسب حلال و پول حلال
 برین، اقلا چن تومن پول حلال برای
 کفن تان پیدا کنین! راستی خیال میکنی
 که اون دهاتی و عمله واکره که پول به
 سیر تونو چپق و دوتا سیگار و دولا
 پهنا بشما داده است حلاله! ماشاءالله
 غیرتتون!

مخلص کلوم، بنده که خیال
 تأثیر حرف بابا بیشتر از صدای بر جبریل
 باشه که همیشه از آشیخ و لنگه های او
 حمایت کرده است، اما به راه حسابی
 میتونم جلویای شما بگذارم اونم اینه
 که اگه دولت خواست بازم همین
 بازی را در بیاره، همو نظور بکنه
 زمون شاه شهید تنباکو را حرام
 کردن و کسی نکشید حلالم چپق
 و سیگار را حرام کنن تا اینا بفهمن
 که مردم هم غیرت دارن و از شون
 کاری ساخته است.

من بتو قول میدم که اول کسی که دود
 ترکش کنه بنده باشم. با وجود اینکه
 مثل ماشین دودی از بام تا شام دود میکنم
 ولی اگه به روز قرار شد که ترکش کنم
 با میل و رغبت اینکارو خواهم کرد.
 حالا تو با بچه ها صحبت کن ببین اونا
 چه فکر کرده ان؟

مخلص خودت باباشمل

نامه هفتگی باباشمل

روزهای پنجشنبه منتشر میشود
 صاحب امتیاز و مدیرمسئول: رضا تنجی
 محل اداره: خیابان شاه آباد جنب کوچه
 ظهیرالاسلام تلفن: ۵۴-۸۶
 مقالات وارده مسترد نمیشود. اداره
 در درج و حک و اصلاح مقالات وارده
 آزاد است. بهای لواایح خصوصی و آگهیها
 بادقتر اداره است:

بهای اشتراك
 یکساله: ۳۰۰ ریال
 ششماهه: ۱۰۰ »
 وجه اشتراك قبلا دریافت میشود
 بهای تک شماره یکروز پس از انتشار
 دو مقابل خواهد بود.



سال دوم - شماره مس



شاه موشان، میلیسم